

تاریخ

این درس کهن را بخوانیم و بیاموزیم

کیوان خسروی

ن.ک. چرنیشفسکی گفته است: میتوان ذوق مطالعه ریاضی و زبان های یونانی یا لاتین را نداشت و حس نکرد، می توان هزاران معلومات را نداشت و شخص بامعلوماتی هم بود، اما تنها عقب ماندگان تاریخ را نمی خوانند.

تاریخ مرموز و نیرنگ باز، گاه تلخ ترین و رازناک ترین هدایا را به ارمغان می آورد و به انسان هایی که برخی ارزش ها را ابدی و تغییر ناپذیر می پندارند می خندد و مایوس می کند.

نه در کشور ما و نه در هیچ کشوردیگری در تاریخ تحقق ابدی خواسته ها و آرزوهای مستبدان و استبداد چه از نوع مذهبی و چه از نوع غیرمذهبی آن ثبت نیست و نبوده است. پروسه های تاریخی به خواست مستبدان و استبداد ستایان طی نشده است. تاریخ بیان تحقق مشخص قانونمندی های درونی و خودویژه تکامل جامعه انسانی است که در آن نه تقدیری مرموز و نه نیرویی مرموز را راهی هست.

امروز در میهن ما دسپوتیسم شرقی، در شکل عریان ارتجاع مذهبی، ایجاد ترور و وحشت، قتل و اعدام، توسل به زور و بی قانونی عمل می کند تا نظم متکی به چماق را حاکم کند. غافل از آنکه حرکت تکاملی تاریخ و جامعه که هیچ گاه در خط مستقیم نبوده، همواره با گام های معین، هرچند این گام ها کوچک هم باشد، به پیش می رود.

زمانی که در سال ۱۹۱۷ در روسیه بلشویکها حکومت را بدست گرفتند، "تیخون" اسقف اعظم کلیسای ارتدوکس روسیه به این امید که نیروهای ضد انقلاب در سال ۱۹۱۸ پیروز خواهند شد، به حساب خودش دست به افشاگری بلشویکها زد و اعلام کرد که بلشویکها حامل بی دینی هستند و دین مردم را از بین خواهند برد. باز به امید پیروزی ضدانقلاب این اسقف اعظم مردم را فرا خواند که چون مسیحیت قتل و کشتار را محکوم می کند نباید در جنگ داخلی - جنگی که ضدانقلاب آنرا بوجود آورده بود- شرکت کنند. این فراخوان چیزی جز تضعیف ارتش سرخ و کاهش داوطلبان نبود.

اما علی رغم همه اینها لنین دستور اعدام وی را نداد. گستاخی این اسقف اعظم ضدانقلاب به متهم کردن بلشویکها به بی دینی جای تعجب نیست. زیرا وی به آن قشری از روحانیت تعلق داشت که حاضر بودند با ضدانقلاب و نیروهای خارجی مغازله کنند تا منافع و قدرت آنها حفظ شود.

ازسوی دیگر، روحانیت دیگری حتی در قشر فوقانی آن وجودداشتند که بشدت طرفدار اندیشه احترام به انسان زحمتکش و از میان برداشتن ساخت اجتماعی استثمار انسان از انسان و حکومت پول بودند.

حتی ریشه های این دو نگرش به وقایع قرن ها باز می گردد. چه در ایران و چه در کشورهای دیگر جهان. دینداری که تقوا را در تقابل با مردم و در عقل ستیزی دنبال نمی کنند و دینداری که تقابل بامردم و عقل دوران را در خدمت موقعیت و حتی حاکمیت خود می پندارند.

نقش بینادگرایانه و خرافاتی مذهب در شکل «شیعه گری افراطی» در کشور ما در شرایط کنونی در واقع می خواهد همان نقش قرون وسطایی مذهب را بازی کند، اما با این تفاوت که در شرایط معاصر با اپورتونیسم و پراگماتیسم منحصر به خود، علم و تکنیک را برای توسعه اهداف ارتجاعی و توسعه طلبانه خویش بکار می برد. اهدافی که جز خانمان براندازی هیچ چیز بدنیال نخواهد داشت.

استبداد و دیکتاتوری و سیاست های ظالمانه ناشی از آن هیچگاه در تاریخ ایران و نه در تاریخ جهان پایدار نبوده است. پیوسته سیلاب تیزپوی زمان به همراه یک ترکش اجتماعی با نبرد تاریخی خود به این سیاست ها پایان داده است.

بنیادگرایی و ترویج خرافات در جامعه ایران، حداقل از عصر ساسانیان تا حاکمیت کنونی همواره در نهایت امر بی تفوئی و ستیز با دین حاکم را در پی داشته و اگر جنبشی اجتماعی فراگیری در جامعه حضور نداشته به بی تفاوتی نسبت به سرنوشت ملی نیز ختم شده است.

بنیادپرستی نیز، فارغ از سنگر بندی مذهبی، هستی خود را در جبهه سایی در برابر تکامل ناگزیر اجتماعی می دید، سرنوشت آن چه بود؟ رضاشاه نیز در برابر تکامل تاریخ ایستاد، سرنوشت او چه شد؟ حکام خونریز صفویه نیز با عمامه سبز در برابر تکامل تاریخ صف کشیدند، تاریخ به آنها چه پاسخی داد؟

آن کلام ناب "چرنیشفسکی" که در بالا آوردم را می توان و باید با آب طلا نوشت و بر سر در هر کاخ و بیت استبدادی آویزان کرد. شاید حکام سرمست قدرت خود را نیازمند خواندن آن ندانند، اما مردم استبداد ستیز قطعاً آن را خوانده و سرانجام کار را حدس می زنند. آگاهی اجتماعی، از معبر آگاهی تاریخی می گذرد، حرکت جامعه در زمان شکل می گیرد و زمان به سرعت نور می گذرد. دست یکدیگر را باید گرفت و متحد و یکپارچه از تونل زمان گذشت. اینست راز عبور از مرحله ای که در آن گرفتاریم!